

جمع مختصر

JAM'-I-MUKHTASAR

By

Wahid Tabrizi

Folios	:	28
Subject	:	Prosody
Illustrated/Illuminated:		-
Script	:	Nasta'liq
Scribe	:	-
Date of transcription	:	19th Century A.D.
Condition	:	Good
HL No.	818 ;	Cat No. 845

A short tract on Persian prosody and poetical figures.

Beginning:

سپاس بی قیاس واجب التعظیمی را که بتشریف نطق انسان را مشرف ساخته و *

The author wrote the work for his brother's son.

For other copies see Rieu ii, p. 789; Ette, Bodl. Lib. Cat. Nos. 1346-1347;
J. Aumer, p. 121; G. Flugel, i, p. 206; Rosen, pp. 281 and 282.

818

JAM' J-MUKHTASAR

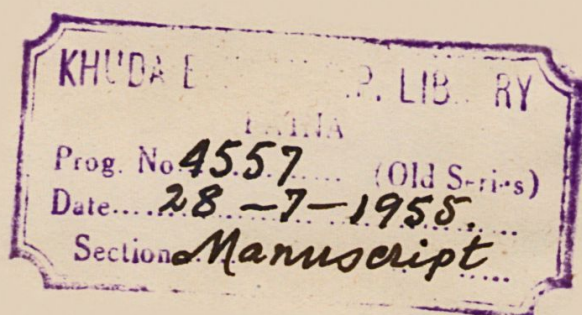
O. P. L.



H.L. 10.818

Pm. 4540

~~Q~~ 845



7

اجزاء الاول البعوض

عروس
بسم الله الرحمن الرحيم
جمعة المختصر

878

علم ارباب

45



بسم الله الرحمن الرحيم
سیاسی تقایس واجب العظمی را که تشریف نطق انسان را
مشرف ساخت و کلام موزون و علم اوزان موافق
وصلوات نامیات بر محمد مصطفی و آل و اصحاب و ائمه بعد از آنکه
این مختصر است از منشآت و حید تبریزی در علم عروض و قافیه
صنایع الشعری که از برای برادرزاده خود تالیف کرد تا بدین مقدمه
در اوزان شعر مدخل کند و حد و قافیه بنیاسد و صنایع شعر
بدانند و این اجماع المختصر نام نهادند التوفیق **مقدمه** اکنون
شعر کلامیست موزون و موزون امیزانی می باید تا صحیح آن
مکسور باز داند و میزان شعر عروضی است و عروضی چون را گویند
که میان خیمه نهند تا خیمه بدین قیام شود و عروضیان را که از خیمه
از مصراع اول شعر و ض خوانند و چنانکه قیام خیمه بدان قیام
قیام بیت شعر بدان کون بود که چون آن گفته شود معلوم کرد که آن شعر

از که ام بحر است سالم است یا غیر سالم اگر چه در باب عروض
 استادان را تا و این یی است از لغوی و اصطلاحی اما قول
 صحیح اینست که از عروض از ان گویند که عروض علیه شعراست
 و شعر بران عرض کنند تا زاید و نقصان پیدا آید و بنای در عروض
 بر متحرک و ساکن باشد و متحرک آن پیش از ساکن بود و حرف اول
 آن متحرک و حرف آخر آن ساکن و متحرک حرفی بود که اعراب دارد
 ساکن حرفی بود که اعراب ندارد و اعراب دو گونه بود معروف و مجهول
 معروف چون ضمه و نون و حور مجهولش چون غور و شور کسره و و
 چون شیره و سیر و همه اعراب ازین قیاس گیر و این متحرک و ساکن بر
 اسباب و اوتاد و واصل میگردد که اود است و حسب شعرا می
 و ازین بیت بدان متحرک شود و بیت را بیت از ان
 خوانند که بیت شعر را بیت شعرا میخوانند کرده اند و بیت خانه
 باشد از موی بی یلاس و آن خانه عرب صحرا نشین باشد
 ترکیب آن که در میان و میخ و بلاس بود که باندی آن
 پوشید و اگر تراشیدین و سقف و چار و ده است بیت
 شعر نیز اینها دارند که زمین آن قافیه و تفتش معنی که در ان

بیت را بیت
 خوانند که بیت
 شعر را بیت
 شعرا میخوانند

تصد کرده شود و حدود آن چهار رکن را نامی نهاده اند رکن اول
مصرع اول را بعد از خواندن و آخر مصرع اول را عروض خوانند
و اول مصرع دوم را ابتدا خوانند و آخر مصرع آخر را ضرب
میان صدر و عروض ابتدا و ضرب واقع شود و خشوش گویند
پیش سر را قافیه زمین و معنی سقف و حدود چهار رکن بود
و صنایع تکلف خانه بود چون قنقش و بند کرمی و کاشتن کار
و جنانکه بخانه از در و در آید بشعر از مطلع و در این مطلع بیتی بود
که در اول شعر در آید و هر دو مصرع این قافیه داشته بود
و مصرع که آن قافیه ندارد آنرا مصرع حسی خوانند و در مصرع
دومی را گویند که کعبه چهاره بود که هر طرف از آن در مصرع خوانند
و اگر ترکیب بر بسیاری آنها و میخا و یلا سها قایم است
شعر نیز با سبب و او تاد و فواصل را دارد و **میان وقت و فصله**
سبب دو گونه بود سبب خفیف و سبب ثقیل سبب خفیف
متحرک بود و ساکن در آخر چون در و بر ثقیل دو متحرک بود
چون غم و دند نبر دو گونه است و نه مغروق و نه مجموع
و نه مغروق و نه سبب بود و ساکن در میان چون غشوق و در

مجموع دو متحرک بود و ساکن در آخر چون نوم و فاصله نمره
گونه بود و فاصله صغرا و فاصله کبری فاصله صغری سه متحرک
بود ساکن در آخر چون بکر و فاصله کبری چهار متحرک بود
و ساکن در آخر چون بکر متعده و اینها یک مصراع شود **مصراع**
در قسم عشتاق نوم بکر بکر متعده و از ترکیب و تقدیم و تاخیر
سبب دو تدو فاصله افعیل و مفاعیل و مفاعل حاصل آید
بیان ترکیب اجزای عالم از ترکیب یک سبب خفیف و یک
مجموع و جزو آید و اگر تدو سبب مقدم داری فاعل آید
بر وزن و لم کو و اگر تدو مفعول داری فاعل آید بر وزن کو و لم
و این هر دو جزو را خاص می خوانند و از ترکیب سبب خفیف
و یک و تدو مجموع سه جزو آید اگر تدو سبب مقدم داری فاعل
آید بر وزن مرا و اگر تدو مفعول داری مستفعل آید بر وزن
کو و اگر تدو در میان دو سبب داری فاعل آید بر وزن
کو و اگر تدو ترکیب فاصله صغری و یک و تدو مجموع دو جزو آید اگر
و تدو فاصله مقدم داری فاعل آید بر وزن بیار من اگر

و قد موخر اری تمنا من آید بر وزن بر من بیا و از تر
 دو سبب خفیف و یک و تد مفرق یک جزو آید و آن مفعولات
 بود بوزن درده باده و فاصله کبری و او را اصل عروض مشا
 مست ولی از مستفعلن که بر حاف چهل سین و فایده متعل
 بماند فعلش بجای آن نهند و آنرا مجزول خوانند و آن فاصله
 کبری بود و از مفعولات نیز کبر اصلی نشود و کبر از کبر بر
 و در مفعولات استادان را اختلاف است که از اجزای
 اصلی است یا نه و ازین هفت جزو که اجزای اصلی اند
 هفت بحر حاصل شود و آن هفت هزج و رباعی و رمل
 و ^{کسر و کمال} و مقارب و متدارک و هم از تر
 این اجزای با یکدیگر در دوازده بحر شود و آن هفت
 و منسرح و خفیف و مضارع و مجزول و منسحب و طویل
 و مدید و بسیط و غریب و قریب و متاکمل و غیرین
 و در این پنج خاصه عرب است که بحم در آن شعر گفته اند و آن
 و ^{کسر و کمال} و مدید و بسیط بود و سه بحر خاصه بحم است

که عرب و این شو کونند و آن غریب و نویبت کمال بود و دیگر
مشترک باشد میان عرب و عجم **۱** می بخورد اعداد و اجزاء آن
۲ بجز هزج در اصل مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن باشد و بار
در بحر در اصل مستفعلن مستفعلن مستفعلن باشد و بار بحر زمل
در اصل فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن باشد و بار بحر و
مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن باشد و بار بحر کامل در اصل
مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن باشد و بار بحر مقارب در اصل
فعلن فعلن فعلن باشد و بار بحر مقدرک در اصل
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن باشد و بار بحر مریع در اصل
مستفعلن مستفعلن مستفعلن باشد و بار بحر منسرح در اصل
مستفعلن مستفعلن مستفعلن باشد و بار بحر خفیف در اصل
فاعلاتن مستفعلن باشد و بار بحر مضارع در اصل مفاعلاتن
عین فاعلاتن باشد و بار بحر محذوف در اصل مستفعلن فاعلاتن
مستفعلن فاعلاتن باشد و بار بحر مقضب در اصل مستفعلن
مفعولات باشد ولی این را نیز می گویند و بار بحر طویل در

فعلین مفاعیلین مفاعیلین باشد و دو بار یک بر یک در اصل فاعل
 فاعلین فاعلاتین فاعلین باشد و دو بار یک بر یک در اصل مستفعلین فاعلین
 مستفعلین فاعلین باشد و دو بار یک بر یک در اصل فاعلاتین فاعلاتین
 مستفعلین باشد و دو بار یک بر یک مفاعیلین مفاعیلین فاعلاتین باشد
 و دو بار یک بر یک در اصل فاعلاتین مفاعیلین مفاعیلین و دو بار یک
 ترکیب اجزای و اسامی و اعداد و کلمات معلوم گشت که چیزی چند
 نیز هست که با جزای اصل در آید تا متفرعات از آن منشعب گردد
 و آنرا زخاف گویند و جمع آنرا از احیف خوانند و زخاف در اصل
 از اصل خود و رافعات و ن بود در اصطلاح است که اجزا
 را از آن طایفه خود بگردانند یعنی در آن تزیاید و نقصان شود و
 استخوان عجم زخاف راسی و پنج آورده اند بر دست و ده
 موضوع عرب و نیز ده آنچه مار بکار آید بر کف و قمر حد
 خرم خرب قبض شتر هبم جب زان
 صدق مای طبع شکل جسم تشعشع جحف جحف
 جذع رفع نلیم جفا شرم خسر وقف سکنشتم

مفعولین

استواء

۵
۲۱ ۲۹ ۳۰
اشباع اذالت ترفیل بیان ارا حیف هم لغوی و هم اصطلاحی

کف در لغت بازداشتن در اصطلاح است که از جزو سباعی که
اخران سبب خفیف بود ساکن در اخران سبب بافته ولی
حرکت ماقبل باقی باشد و این در مفاعیل و فاعلاتن بود که از
مفاعیل مفاعیل بلند و از فاعلاتن فاعلاتن بلند و این اکمل
خوانند قصر در کتبه کوتاه کردن بود در اصطلاح است که جزو
که اخران سبب خفیف بوده باشد ساکن اخران سبب بافته
و شوک ماقبل ساکن شود و این در مفاعیل و فاعلاتن و فاعلاتن
بود که از مفاعیل مفاعیل و از فاعلاتن فاعلاتن و از مفاعیل
فعل بلند و از مقصور خوانند حد در لغت انداختن بود
و در اصطلاح است که از جزوی که اخران سبب خفیف باشد
سبب بافته و این در مفاعیل و فاعلاتن و فاعلاتن بود که از
مفاعیل مفاعیل بلند و از فاعلاتن فاعلاتن بلند و این اکمل
فاعلاتن بجای آن نهند و ز فاعلاتن فاعلاتن بلند و فاعلاتن
این را محذوف خوانند حصر در لغت دیوار یعنی بریدن بود و

اصطلاح است که مفاعیلن امیم از اول یافته فاعیلن مفعولن
 بجای آن بنهند و آنرا خرم خوانند خرپ و رلقت و این
 کردن بود و در اصطلاح است که مفاعیلن امیم از اول و فون
 از آخر یافته فاعیلن مانند مفعول بجای آن بنهند و آنرا خرپ
 خوانند قبض در لغت گرفتن بود و در اصطلاح است که از خر و
 که حرف بنجم جون ساکن بود یافته و ایرم فاعلاتن و مفعولن
 و فونلن بود که از فاعلاتن فاعلن مانند مضعلن بجای آن بنهند
 و از مفاعیلن مفاعیلن و از فونلن فونلن مانند و اینها را مفعولن
 خوانند و هم در لغت و این پیش شکستن بود و در اصطلاح
 است که از مفاعیلن بپایان یافته بخذف و از سبب و کسر
 ساکن یافته و متحرک ساکن شود و مفاعیلن بجای آن بجای آن بنهند
 و آنرا اهتم خوانند جب و رلقت و حسی رود و در
 است که از مفاعیلن و سبب خفیف بجای مفاعیلن فاعلن
 آن بنهند و آنرا محبوب خوانند و در لغت عیب کردن بود
 و بکسبم کردیدن بود و در اصطلاح است که از مفاعیلن امیم و یا

بافتد بحرم و قبض فاعلن باند و انرا استخوانند ز نعل در است
 بی کوشتی زبان بود و در اصطلاح است که از مفاعیلن اهتم که
 مضاع مانده بود و میم نیز بافتد فاع باند و انرا ز نعل خوانند تبر در لغت
 و دنباله بریدن بود و در اصطلاح است که از مفاعیلن از نعل که فاع
 مانده بود عین نیز بافتد فاع باند فاع بجای آن خند و انرا تر خوا
 ضن در لغت شکستن دامن جامه بود و در اصطلاح است که از جرد
 که اول سبب آن خند باشد حرف دوم آن که ساکن است بافتد
 و این در متعلق و فاعلاتن و مفعولات و فاعلن بود که از فاعلاتن
 الف بافتد فاعلاتن باند و مستفعلن را عین بافتد مستفعلن باند
 مفاعیلن بجای آن بنهند و مفعولات را بافتد مفعولات باند مفاعیلن
 بجای آن بنهند و از فاعل الف بافتد فعلن باند و اینهارا بخون
 طه طه در لغت زدن بود و در اصطلاح است که از جردی که حرف
 در رم آن ساکن باشد آن حرف و ساکن بافتد و آن در مستفعلن و مفعولات
 که از مستفعلن باند مستفعلن بجای آن بنهند و از مفعولات
 بخانه فاعلاتن بجای آن بنهند و انرا مفعول خوانند و قطع در لغت بریدن

اندام بود و در اصطلاح آنست که از جزی که از آن و تد مجموع باشد
 حرف ساکن بافتد و متحرک که پیش از ساکن بود و ساکن شود و این در
 مستفعل و فاعل و متفاعل بود که از مستفعل نون بافتد و
 لام ساکن شود و مستفعل بماند مفعول بجای آن نهند و از فاعل
 فاعل بماند فعل بجای آن نهند و از متفاعل متفاعل بماند فعل
 بجای آن نهند و از امقطع خوانند شکل است دست و پا
 چهار پی با شکل بتن بود و در اصطلاح آنست که از فاعل تن
 الف از سب اول و نون از سب آخر بافتد فعلات بماند بضم ان
 و از امشکل خوانند صلح در لغت کوش بریدن بود و در اصطلاح
 آنست که از فاعل تن سبب آخر بافتد و وقت قطع شود یعنی ساکن
 بافتد و متحرک که پیش از ساکن بود و ساکن شود و فاعل بماند فعل بجای
 آن نهند و از اصلم خوانند تشعیت در لغت زدن بود
 بود و در اصطلاح آنست که فاعل تن را محنون بماند فعل
 بماند پس حرف دوم را ساکن کنند فاعل تن را مفعول را
 بجای آن نهند و از اشعث خوانند جحف در لغت چیزی آرد

جای پاک بریدن بود و در اصطلاح آنست که فاعلاتن را همچون سازند
تا فاعلاتن شود و بیرون صله صغری از آن پسند از ندتن باندفع بجا
آن نهندفع چون از فاعلاتن خیزد از آن محجوف خوانند جذر
در لغت و نیاله بریدن بود و در اصطلاح آنست که از مستفعلن
مجموع بافتد مستفعل مانند فاعل بجا آن نهند و فاعل که از
خیزد آنرا جذر خوانند جذع در لغت پنی بریدن بود و در اصطلاح
آنست که از مقولات هر دو سبب بافتد و آخر ساکن کرد و لا
بماند فاعل بجا بی آن نهند و فاعل چون از مقولات بود آنرا محجوف
خوانند رفع در لغت برداشتن بود و در اصطلاح آنست که از خبر و که
اول آن دو سبب خفیف بود سبب اول بافتد و این در مستفعلن
مفعولات است که از مستفعلن فاعل بجا آن نهند
و این فاعل است بماند مفعول بضم لام بجا بی آن نهند و آنرا
نوع خوانند شلم در لغت رخنه کردن بود و در اصطلاح آنست که
از مفعول بافتد و فاعل بماند فاعل بجا بی آن نهند و فاعل چون از
مفعول خیزد آنرا شلم خوانند و خبر در لغت تباها شدن بود و در

اصطلاح آنست که از فعلین سیر و یا که عاکل آنست هر دو بافتن متعلق
 بماند فعلین بجای آن بنهند و آنرا بمجول خوانند ثرم در لغت
 و مذاکبتین بود و در اصطلاح آنست که از فحول نون و فایافته
 عول بماند فعل بجای آن بنهند و آنرا ثرم خوانند نحس در لغت
 کل و بریدن بود و در اصطلاح آنست که از مفعولات مجدوع که
 لات مانده باشد تا نیز بافتن بماند فع بجای آن بنهند و رفع
 چون از مفعولات خیز و آنرا مغور خوانند دلف در لغت باز
 ایستادن بود و در اصطلاح آنست که از مفعولات تا ساکن کرد
 مفعول شود و آنرا موقوف خوانند کشف در لغت بر
 کردن بود و در اصطلاح آنست که از مفعولات تا بافتن مفعول بماند
 مفعول بجای آن بنهند و آنرا اکشوف خوانند شیاع در لغت
 تمام کردن بود و در اصطلاح آنست که بر جزئی که تاسیف
 باشد یک حرف ساکن زیاده کرده و چون مفاعیلین که در بیان شود
 و فاعلاتن که فاعلاتان شود اینها را مشیم خوانند الوالم در لغت
 و امن بر نهادن بود و در اصطلاح آنست که بر جزئی که اخران و موت

مجموع بود که حرف ساکن بران زیاده شود و این در مستفعلن و فاعل
 بود که مستفعلن مستفعلن و فاعل فاعل علان کرد و اینها را تبدل خوانند
 ترفیل و لغت و امن در اثر کردن بود و در اصطلاح آنست که بر
 آخر یک سبب زیادت شود تا مستفعلن مستفعلن شود و از افعال
 خوانند **نفس** در بیان آنکه شعریست از روی لغت و از روی
 اصطلاح بد آنکه شعر از روی لغت و از روی بودن هر کسی چیزی را
 در یابد گویند بر او شعر یافت و از روی اصطلاح کلامیت موزون
 مقفی و مخیل و کلام بحسب لغت الفاظ است و از روی اصطلاح
 کلمه چنانست جمع آورده که بحسب وضع دلالت کند بر معنی که قایل
 بران قصد کرده باشد و وزن از روی لغت قدر و مقدار موزون
 بود و در اصطلاح عبارتست از هیئتی که تابع نظام حرکات و سکات
 و تناسب آن بود و مقدار باشد بچشتی که نفس از ادراک آن
 آید یا بدین قشر خوانند بد آنکه نظم سه گونه بود قصیده و مثنوی
 و مسمط قصیده آنست که در هر دو مصراع مطلع آن قافیه بنگاه دارند
 و در فارسی که از بیت نیست نباشد و مطلع رباعی و غزل نیز ازین

قبیل است و شمولی کن بود که در بیت آن دو قافیه گفته اند و
 آنست که یک بیت را بچهار بخش راست سازند و در سه بخش آن
 قافیه نهند و در بخش چهارم قافیه اصلی بیاورند کلمه یا بیشتری یا
 مصراع مکرر آرند چنانکه مولانا ی رومی و عجمی آورده اند و آن
 جایز است پس **مسمط** نیز نوعی باشد از شعر **مسمط** را از چهار باره
 گفته اند **نظم مسمط از مولانا جلال** از بس جفا و شوم جنکیت خم کشته تنم
 اشک آمده تا دامنم از هر مره جوتان را **نظم** جلوه چو داده در
 رخ آدم کرده ملایک سجده دما دم و حدت بروی کشت سلم
 صل الله علیه وسلم و نشر نیز سه گونه بود نشر مرمر و نشر مسجع و
 نشر عاری نشر مرمر آنست که وزن دارد و قافیه ندارد و نشر
 مسجع آنست که قافیه دارد و وزن ندارد و نشر عاری آنست که
 قافیه دارد و وزن پس قافیه بی وزن شعر است و نه وزن
 قافیه شعر هر دو باید تا شعر باشد و شعری که از این می نیاید خود
 جانی ندارد و ضایع آرایش شعراست پس شعرا را از وزن و قافیه
 گریز نباشد پس اینجا با اوزان با نهایت تمایز است که با تشبیه

که بنام شعرانی بود و گفته اند که در این چهارم قافیه اصلی نهند

وزن بگیریم در آن صنعتی از صنایع بیاریم و شرح این باز نمایم
 تا آن نیز روشن گردد و در آخر حد و قافیه و حروف و حرکات
 آن شرح دهم **فصل** در بیان تقطیع و کیفیت آن تقطیع از روی
 لغت پاره پاره کردن و از روی اصطلاح است که ارکان
 شعر را بکشایند و برای اجزای عروض عرض کنند تا درست از نا
 درست پیدا آید و در تقطیع باید که حکم بر حروف ملحوظ کنند نه بر حروف
 مکتوب که بسیار حروف در کتابت نویسد که در تلفظ نیاید که از آن در
 تقطیع نیارند چو واو دو و تو و چو و ی که وجه که آن واو و آن تا
 ملحوظ نگردد و در تقطیع نیارند که ایشان نشان حرکت آن حروف اند
 که پیش از آنکه واو اصلی در مود و یو و ی اصل در مود و ی بوده
 و آن نون نیز که پیش از آن الف و واو و یای ساکن بود چون
 زما نها و کلها که بر وزن مفعول بود و چون نون ناخون و یاخون
 که بر وزن فاعل بود که این نونهای از تقطیع ساقط اند و دیگر نون
 چون چنین دارد زین بازو که بر وزن مفعول بود و این دو نون را نیز
 در تقطیع نیارند ولی این نون ساکن چون بکلمه دیگر اضافت کنی

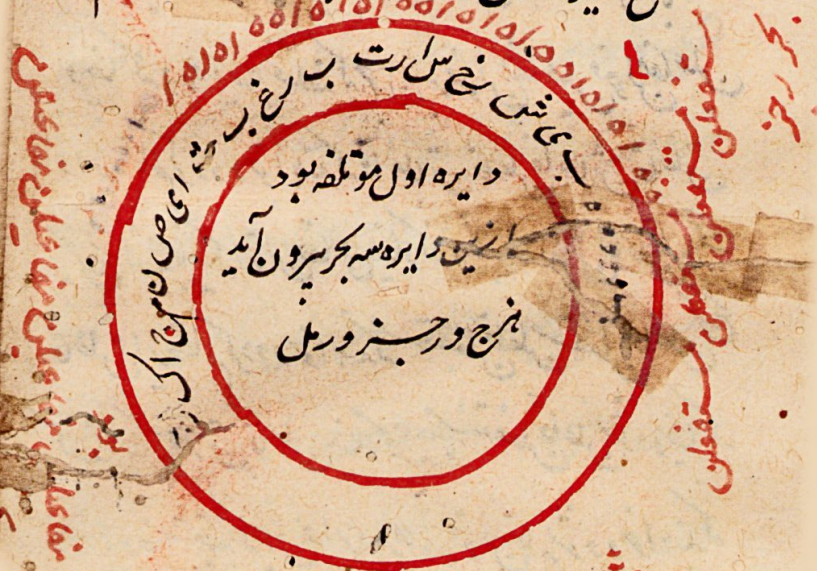
دو حرف شود چون جان که بر وزن فیه است که نویسن آن در تقطیع
 نیاید چون بگوئی که جان من آن لون دو حرف شود و بر وزن مستفعلن
 اید و از او ترتیب ترکیب تقطیع جانی من آرند و این را یابی بطنی
 گویند و دیگر باین قیاس سیرند و حرفی چند نیز باشد که در کتاب
 و در تقطیع بیارند چون حرف مشد در کتاب که نویسن در تقطیع دو
 آرند اول ساکن و دوم متحرک که چون سر من و در او که بر وزن جان
 سر من را در تقطیع سر من بدو را نویسن و کلمه نیز که بر کلمه عطف
 چون بیاء و در او با تنک که بر وزن مفاعیلن بود چون و او عطف
 متحرک شود و حرفی که بعد از آن باشد دو حرف کرد و چنانکه و او در
 و در دو که در تقطیع بیاء و در دو نویسن و حرفی نیز که حرفی اضافت
 کنند همین باشد چون غلام شاه مردان که از او در تقطیع غلامی
 نویسن و حرفی تد و تنوین را نیز دو حرف جدا از او متحرک و دوم
 ساکن و اگر در آیه بیت دو حرف ساکن جمع آید پس هر را که
 دهند چون و شتن و کاشتن که اینها الف و شین ساکنند و آن
 کاشتن گویند تا التاء ساکنین لازم نیاید و بر وزن ماعلن شود

اگر بر این آشی آن وزن راست نباید ساکن دوم را طح کنند و اگر
 در آخر بیت بود هر دو را محسوب دارند و اگر در ششای بیت سه ساکن
 جمع آید چون کار و باید و دارد شاید کار و باید و دارد شاید نویسند
 در تقطیع که بر وزن مفعولاتن شود و یا و ال از او در تقطیع ندارند
 و را را حرکت دهند کار باید و ار شاید بر وزن فاعلاتن و اگر در آخر
 بیت آید چون یار یا کیت و کار یا کیت سین را حرکت دهند
 گویند یا را کیت و کار یا کیت تا بر وزن فاعلین فعلن شود و جزو
 سالم و جزوی مفعول و در بحر مل یار یا کیت را محسوب دارند و گاهی
 سیوم را بنیدارند تا بر وزن فاعلاتان شود که رمل مسبق
 یعنی بحر ف ساکن زیاده کردن در سبب حذف نبشته یعنی یک ساکن
 بر و افزوده باشد که فاعلاتن فاعلاتان گردد که رمل مسبق باشد
 و باید که در تقطیع متحرک و ساکن بر آورند و نقص حرکت را اعتبار
 کنند نه احوال آنکه فتح و ضم و کسره است و چون از تواتر از آن
 صورت اجزا بگرد و هر چه خوش آید باشد بر حال خود بگذارند و هر چه
 نامطبیع بود نقص کنند و جزوی که مثل اشتر که در مضاعفین میوم

باقی فاعلین مانند و از افعال خود بگذارند و از مستغفلین طبعی فاعل
 باقی مستغفلین مانند چون خوش آید نیست نقیض میکنند به مستغفل
 و قس علی هذا **فصل** در بیان اشکال و در ایران نوزده بحر
 در شش دایره بیاریم و در هر دایره چند بحر را که متناسب با بحر اول
 در متحرک و ساکن بیاریم و یکصاع شعر بگویم و در هر دایره بحر
 مقطع بنویسیم و بیرون دایره متحرک و ساکن آن باز بنماییم تا تقدیم و تاخیر
 اجزا انهم بحر تا توان خواندن مثال متحرک و ساکن که بر کناره دایره باشد
 متحرک اما نویسنده چنین و ساکن الف نویسنده چنین **حقیقتاً**
 چنین **اسب** ثقیل **را چنین** و وند مجموع **را چنین** و وند
 مفوق **را چنین** و فاصله مغری **را چنین** و فاصله که
 چنین **۱۵۵۵** بعد از آن اشکال دایره باز بنماییم تا اشکالی نماند و
 تفلیک بحر را از یکدیگر بدانند که از کجا جزو یک بحر کنند تا بحر دیگر
 شود فک در لغت جدا شدن باشد و در اصطلاح یکدور باشد
 از هر جایی که جزوی بنیاد کنند بحر دیگر شود و چنانکه در دایره ملاحظه
 که چون دایره بر چهار فاعلین تمام کرد و دو دایره اند که مستغفلین تخریج کنند

از علین بنیاد کنند که علین مفاعیلین باشد و چون دایره بر پایه
مستفعلین تمام گردد و خواهند که فاعلاتن شرح کنند باید که
از لن بنیاد کنند لکن مفاعلی فاعلاتن باشد و دایره متبقیه
که چون دایره بر چهار مضاعفین تمام گردد و خواهند که متفاعلاتن
کنند باید که از علین بنیاد کنند که علین مفاعیلین باشد
و چنانکه در دایره مختلفه که چون بر فوعلین مفاعیلین فوعلین
دایره تمام گردد و خواهند که فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
شرح کنند باید که از لن مفاعلی بنیاد کنند لکن فاعلاتن
فاعلاتن دایره تمام گردد و خواهند که مستفعلین فاعلاتن مستفعلین فاعلاتن
بنیاد کنند فاعلاتن بنیاد کنند مستفعلین فاعلاتن مستفعلین فاعلاتن
در دایره ششبه که چون دایره بر چهار فوعلین تمام شود و خواهند که
فاعلاتن از این شرح کنند از لن فوعلین بنیاد کنند که لن فوعلین باشد
و این چنین خواهد بود که بحور را بکلیه مکرر متفک کرد اندولی بحور
دایره مختلفه و دایره منفوع اگر چه بعد حروف متفق اند اما بحور
و سکنات مختلف اند چون چنین است مصراع آن دو دایره را

به شعر گفته اند نویسنده متحرک و ساکن را باز نماید که در آن
 باشد که متحرک ساکن بود و ساکن متحرک کرد و تا بان بجز تاول
 خواندن و درین بجز شعر سالم نه گویند که خوش آیند باشد اما
 از هر گجا که نام بجز نوشته بود چون خوانند آن بجز باشد
 مصراع دایره اول **مصراع** بود و پیش از حدت برای صدم جابر

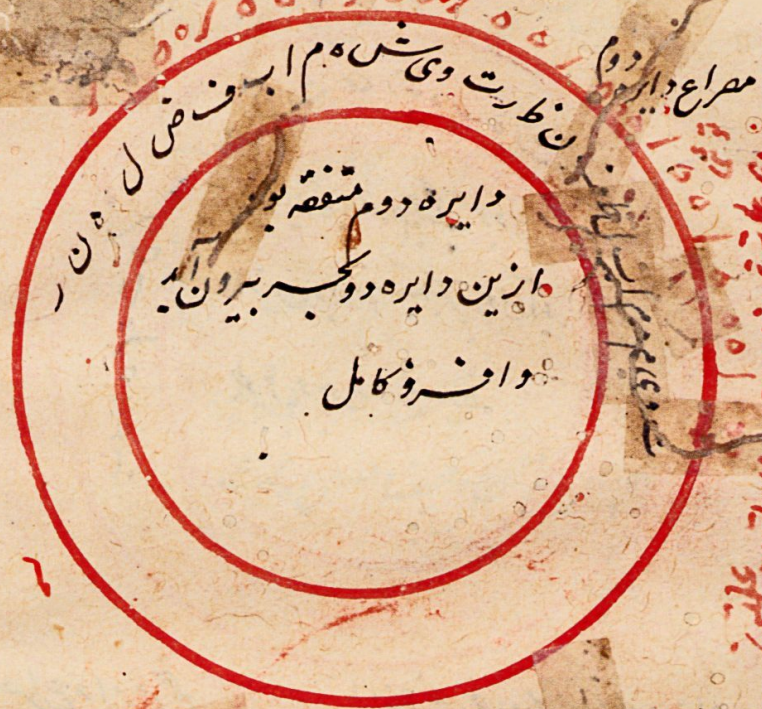


پیش
 فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
 بحر رمل

نقص

توسی مایه بلفظ لظرفی سبیل

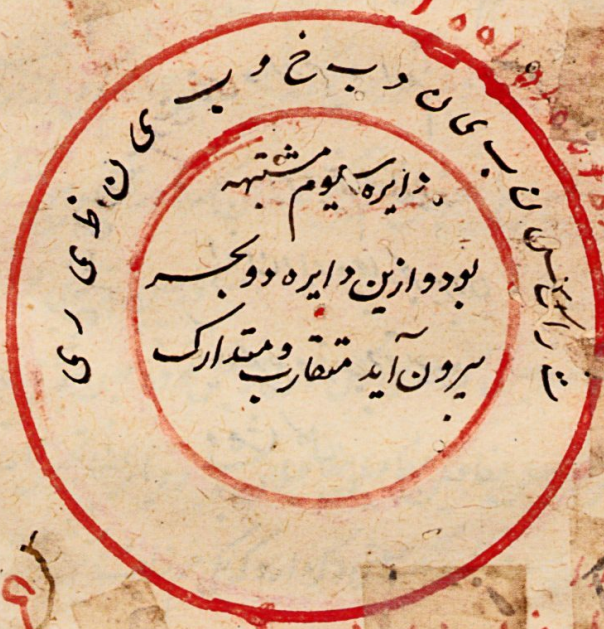
مصرع دایره دوم



مصرع دایره دوم

مصرع دایره سوم تراکس نه پیدا بزی لطیف

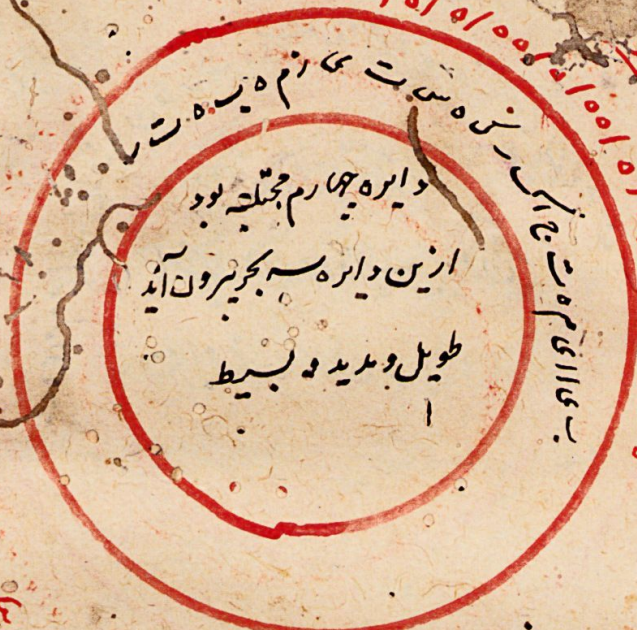
مصرع دایره سوم



مقارب و متدارک

مصرع دایره چهارم **مصرع** بیای ای هست جا که هست نه

۱۰۵ ۱۰۵ ۱۰۵ ۱۰۵ ۱۰۵ ۱۰۵ ۱۰۵ ۱۰۵ ۱۰۵ ۱۰۵

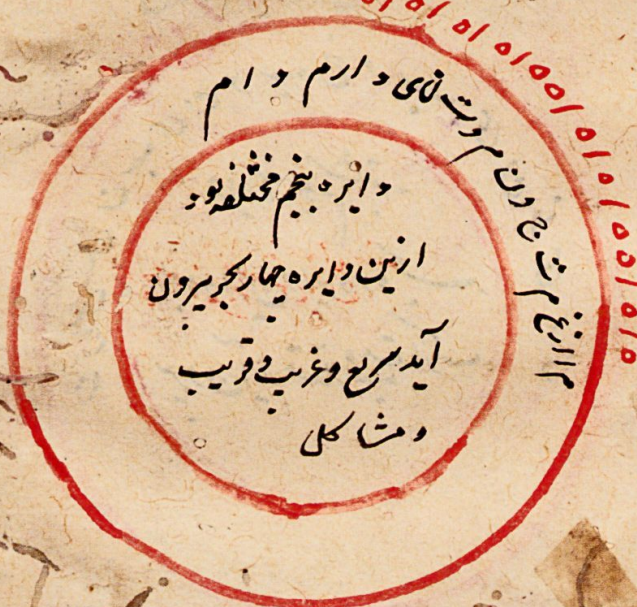


ای هست
بیا ای هست جا که هست
مصرع دایره پنجم
طویل و مدید و بسیط

بیا ای هست جا که هست
مصرع دایره پنجم
طویل و مدید و بسیط

مصرع دایره پنجم **مصرع** ما از غمت چون موتنی دارم دایره

۱۰۵ ۱۰۵ ۱۰۵ ۱۰۵ ۱۰۵ ۱۰۵ ۱۰۵ ۱۰۵ ۱۰۵ ۱۰۵



ما از غمت چون موتنی دارم
مصرع دایره پنجم
مربع و غریب و قریب
و مشاکی

ما از غمت چون موتنی دارم
مصرع دایره پنجم
مربع و غریب و قریب
و مشاکی

مصرع دایره پنجم **مصرع** ما از غمت چون موتنی دارم دایره

مصرع دایره پنجم **مصرع** ما از غمت چون موتنی دارم دایره

غمخواری و غم خواری است که یکی کلمه است مرکب است
 که این غم است و خواری **هزج مدس** عروض ضرب مقصور
 صنعتش **تجنیس مکرر بیت** ترا چون کینه و یکار کا است **دل**
 محب و ج زان از زار است **تقطیعش** مفاعیلن مفاعیلن
 باشد اینجا **تجنیس مکرر** یکار و کار و از زار است که در احسن
 مصرعها بهلوی یکدیگر آمده است و از ازان مکرر کونید که دو
تجنیس بی یکدیگر آید و اگر کلمه اول راحفی یا پیشتری زاید باشد
 روا بود **هزج مدس** عروض ضرب **مختص** صنعتش **تجنیس**
 مطرف **بیت** بشر بوک هر خرم چه خاری **اگرشته دارم**
 چه داری **تقطیعش** مفاعیلن مفاعیلن فعولن باشد اینجا **تجنیس**
 مطرف ازان خوانند که همه حروف او متفق بود الا دو حرف
 آخر یعنی یک حرف آن **تجنیس است هزج مشمن** همه اجزای مقبوض
 عروض ضرب مقبوض **صنعتش** **تجنیس خط بیت** بری ندارد
 لی ضم بروشنی چین چین **بشر** د ه ازین بشر به بود زور **عن**
تقطیعش مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن باشد اینجا **تجنیس خط**

جبین بشر و بستر است که هر دو قریبه بحروف متفق اند و به
 مختلف **هزج مشمن** صدور و ابتدا و جزو سیوم و مقم سا و غیر
 مخدوف صنعتش اشتقاق **بیت** نظیرت در کوهی نظر نکرده ما
 زمین را در زمانت بود قدری دجا . تقطیعش مفاعیلن فعلن
 مفاعیلن فعلن باشد اینجا اشتقاق نظیر و نظیر زمین زمان
 حروف اینها از یکدیگر مشتق اند یعنی یکدیگر نزدیکند **هزج مشمن**
 جزوی شتر و جزوی سالم صنعتش سجع متواری **بیت** ای برخ کل
 سوری تا بکل کنی دوری بسته ام ز مهوری خسته ام ز محوری تقطیعش
 فاعلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلن باشد اینجا سجع متواری سوری و دوری
 و مهوری و محوری است که بعدد حروف و حرف سوری با یکدیگر متفق اند
 و سجع سه گونه باشد سجع متواری و متوازن و مطرف **هزج مشمن**
 جزوی شتر و جزوی مخدوف صنعتش سجع متوازن **بیت** ای دل
 بسختی بسته شک خاره . وی دلم بشوق کشته یاره یاره . تقطیعش
 فاعلن فعلن فاعلن فعلن باشد دوبار اینجا سجع متوازن ای دل
 و بشوق و بسته و کشته است که وزن با یکدیگر متفق اند **هزج مشمن**

روز و راست که باول و آخر مصرع آمده اند جو دو بال **نوع** ضغتش
 متقلب استوی **ناسم** دایم و مدعی ادم سان باشد این باشد محمد
 نادان، تقطیش **مفعول** فاعل مفاعیل فاع باشد این را
 متقلب استوی از ان گویند اگر از اول مصرع تا آخر خوانی و از آخر
 مصرع تا اول خوانی همین دو مصرع باشد بی هیچ ازین بر هفت وزن
 نبسته اند نقل از حقایق الدقایق تغییری و هر چه چنین بود از انرا مقلوب
 مستوی گویند **نوع** ضغتش نوع اول از رد العجز علی الصدر
 و دلدارا وقت بحر کردش نظر در کار ما **صدر** از ان نیزین بر مقلوب دارا
 تقطیش متفعّل متفعّل متفعّل باشد اینجار رد العجز علی الصدر و دلدارا
 و دلدارا است که باول و آخر بیت آمده است بیک معنی **نوع** ضغتش **نوع**
 ضغتش نوع دوم از رد العجز علی الصدر **شام** اریای در برم ای
 آفتاب اوج حسن **شک** نیست کین رند که اگر دو از ان سلطان **شام**
 تقطیش متفعّل متفعّل متفعّل باشد اینجار رد العجز علی الصدر
 شام و شام است که باول و آخر بیت آمده و هر یکی معنی دیگر دارد **نوع**
 ضغتش نوع دیگر از رد العجز علی الصدر **بگذر** یا ر شک **نوع** ضغتش

برای آریستی خوشتر از ششم و تقطیع متفعّل متفعّل متفعّل متفعّل
 علی الصدر و نحو آنست که یکی در میان مصراع اول و یکی در میان مصراع
 آمده است یکم **رجز ثمن مطوی** صنعتش نوع چهارم از ردو العجز علی الصدر
 که بر روی رانند پیش رخت جلوه کری **شاید** اگر بار در جانب دیوانه
 بری **تقطیع متفعّل متفعّل متفعّل** باشد اینجا ردو العجز علی الصدر
 بری و بری است که یکی بری باشد و یکی بریدن که تجنّس اند و یکی در میان
 مصراع اول و یکی در میان مصراع آخر آمده است **رجز ثمن** جزوی
 مطوی و جزوی مجنون صنعتش نوع پنجم از ردو العجز علی الصدر **بیت**
 برابر اگر رسد و قیامت سرویم بر و آنکه درخت دولتیم اید ارغان به
 تقطیع متفعّل متفعّل متفعّل متفعّل باشد اینجا ردو العجز علی الصدر بر روی
 راست که هر یک از نوعی سخن است اما یکی باول مصراع و یکی با آخر مصراع
 آمده است **رجز ثمن** جزوی مجنون و جزوی مطوی صنعتش نوع ششم
 بر روی الصدر **بیت** مکش ز کین بر سر من بمن بر اتبع جف
 اگر زنده بود بدوستی که تو گشتی **تقطیع متفعّل متفعّل متفعّل**
 متفعّل باشد اینجا ردو العجز علی الصدر مکش و گشتی است که باول و آخر بیت

آمده است بیکدیگر نزدیک اند یک نوع نیست **بحر مزاج** **ندال** صنعتش نوع

دوم از ششم از رد الفجر علی الصدر **میت** در دوت بجا و اینها در رد اول

خزان تخم مکا تقطیعش مستعملان باشد اینها رد الفجر علی الصدر

بکار و بکار است که بحر دوت با هم نزدیکند و بمنی با هم دور **بحر رمل**

صنعتش متضاد **میت** نام و نیکم کفر و دینم جسم و جانم شد بغیا روز و شب

در انطارت میدهم جانی به تنها تقطیعش فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

فاعلاتن باشد متضاد نام و نیکم کفر و دینم جسم و جانم روز و شب است

که هر دو کلمه ضد یکدیگر اند و هر کلمه که عکس هم باشد آنرا متضاد گویند

بحر مفعول صنعتش تضمین مزدوج **میت** باغ و فراغ و لاله و گل گشته

فردوس برین از سمن نمی چین را جلوه گاه حور عین تقطیعش فاعلاتن

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن باشد اینها تضمین مزدوج باغ و فراغ سمن و

چمن است که هر دو قرینه با هم بحر دوف روی و وزن متفق اند و هر دو اول

مختلف **رمل میمنه** صنعتش کلام جامع **میت** اگر کنم شکوه شکوه

از فلک بی اعتبار است چون ناند محنت و غم عمر دولت در کمال

تقطیعش فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن باشد و بار اینها کلام جامع

کبریا شکر و سبکدلی و موعظه نباشد بلکه تسکین خاطر خود کردن
 بلکه شکر محنت و غم و ایام عمر دولت نماندن است **رمل شش**
 همه اجزا مجنون عروض و ضرب مقصور صنعتش استعاره **بیت**
 ندر دامن زلفت دل بچاره زد که بیای غم عشقت بود افتاده چو
 توطیقش فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن باشد اینجا استعاره
 لفظ دامن زلفت و دست دل و پای غم است که نه زلف را
 دامن و نه دل را دست و نه غم را پای بود اینجا بیت آورده است
بحر جمل صنعتش حسن مطلق **بیت** بی حالت دل نخواهد مهر
 لی و دانت جان بخوید خوشتر توطیقش فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
 اینجا غرض از این سخن است در مطلع و نشر کجا داشته است
رمل شش عروض و ضرب محذوف صنعتش حسن تکلیف **بیت** با سگانی
 استانت تا و چندی بر دره سر هندی استانش بهر خدمت باو شده
 توطیقش فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن باشد اینجا نیز غرض از این
 سخن است نیز در تکلیف **رمل** عروض و ضرب محذوف صنعتش حسن **طلب**
بحر من نیارم بوسه بن از لب که توبه بخشی آن بود عین کرم

سیر و عاشق دل زار زار ای ضم کلفدار کام دل من بزار
 تقطیعش مفعول فاعلات مفعول فاعلات باشد اینجا الفات
 لفظ او دای ضم است که از غایب بمجا طبع آمده است **بجز منسرح**
 مثنی جزوی مطوی و جزوی مطوی کشف ضغتش ابهام **بیت**
 ای که ز برک سمن سرو تو دار در می مثل مه عارضت نماند یک آخری
 تقطیعش مفعول فاعل مفعول فاعل باشد اینجا ابهام بری و آخری است
 سمن سمن یک و معنی دارند که یک بر میوه و یک بر معشوق و یک
 سمن سمن بود و یک وی او بود هر چه آنرا او معنی بود ابهام
 و ابهام کمان افتاد آن بود که چون معنی در یابند کمان بر نند که دلی و کر

دارد و متعجب است از این مظهری و عروض ضرب مجدوع و مشهور است
و بودی از مظهری صنعتش تشبیه مطلق **پیت** ای رخ تو بجز مهر اندر نور
ز لطف تو باشد امد ام چون شب و بخور، تقطیعش متعلق فاعلات
متعلق فاعل اینجا تشبیه مطلق رخ و زلف که یکی را بافتاب و یکی را
شب باشد گوده اند **بحر خفیف مثنوی** همه این را می بخون صنعتش
مشر و **پیت** جو قدت نارون بود اگرش رخ بود قمر جو خست
بود قمر اگرش لب بود شکر، تقطیعش فعل تن مفاعیل فاعلات مفاعیل
باشد اینجا عرض نارون و قمر است که نارون را با لای او و قمر را
بر روی او مانند کرده است بشرط آنکه نارون را رخ قمر و قمر لب شکر
باشد و این را مشروط از آن گویند که درین طری بود **بحر خفیف مثنوی**
صدر مجنون و ابتداء سالم و عروض ضرب مجنون مقصور چشمش مجنون
صنعتش تشبیه کنایه **پیت** کل و سروت قرار دل بر بود، سنبلی
بر سمن نبشته کشود، تقطیعش فعل تن مفاعیل فاعلات مفاعیل
فعلات باشد اینجا تشبیه کنایه کل و سروت و سمن بر روی و با
و زلف و بنا کوشش معشوق باشد گوده است چنانکه استند که

بحر خفیف
مثنوی

بودند بام نبرد و این تشبیه گایه از آن گویند خفیف بدست
 صد و اندا سلام و خوشنودن و عروض اصلیم صفتش تشبیه
 تشویت **بیت** همچو عیشم جواب اوقاحت الیک عیشم
 من در بار تقطیعش فاعلاتن مفاعلن فاعلان بانه تشبیه تشویت
 عیش خود را بجواب او مانند کرده است تلخ و لعل از خود
 مانند کرده است بدرباری و این تشبیه تشویت از آن گویند
 که یک چیز خود را بیک چیز اولیست کرده و یک چیز او را بیک چیز
 خود مانند کرده است یعنی در تشبیه برابرند **بحر خفیف بدست**
 صد و اندا او صوما مجنون و عروض و ضرب مجنون مجنون
 صفتش تشبیه عکس **بیت** شده شام جو صبح از آن میرو، شده
 شب روز من از آن خم و تقطیعش فاعلاتن مفاعلن فاعلان
 باشد این تشبیه عکس شام را صبح کرد اندین است از مهر روی
 او و شب شدن روز است از خم موی او که اینها بر عکس مانند
 کرده است **بحر مضارع** جزوی کفوف و جزوی مقصور
 تشبیه **بیت** از آن طره هست مشک چون ندا و بوی

تشبیه تشویت
 تشبیه تشویت
 تشبیه تشویت

فلان چهره است پناه خراشید روی **تقطیعش** فاعیل
 فاعلان مفاعیل فاعلان شد اینجا تشبیه اخبار است آنچه او را
 در وی او را سبب تشبیه کرده است و چنان میاید که تشبیه نمیکنم
 مثل منیر **مضارع** صدرو ابتدا اخرج و شو مکفوف و عرض
 و ضرب **مضارع** تقصیل **میت** کتم سمن برش خرد
 از راه طغنه ام گفتا مگو که که باشد سمن برش **تقطیعش** مفعول
 فاعلات مفاعیل فاعلان باشد اینجا تشبیه تقصیل سمن است
 که بر او مانده کرده است و باز منع کرده است و بر او را سمن
 تقصیل نهاده است **نوع دیگر مضارع اخرج** جزوی اخرج
 و جزوی سالم صنعتش سیاقه تعداد **میت** ای مهر و ماه کیوان چون
 مشتری و زهره یکلیک بر استانت صد باره سر نهاده **تقطیعش**
 مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن باشد اینجا سیاقه الاعداد
 آنست که کلمه چند از بی هم بیارند که فلان و فلان و یا از شمار
 جزوی در آن بسته باشد و درین بیت هر دو است **بجز بیت**
 همه اجزا چون صنعتش منسق الصفات **میت** چهره مهر میری بطره

محش بجز ازین برکنند
 بگویند نیداری اجزای
 این بیت را جز از آن بگویند

بجده راحت روحی **نظم** آفت بانی تقطعش

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعلاتن باشد اینجا تنسيق الصفات است

که او را اینجا کونه صفت کرده شد **بحر محبت** مجنون عروض و ضرب

مجنون مقصور صنعتش حشو متوسط **بیت** ز روز روشن رویت منور

آمد جان **نظم** تیره ز زلفت مدام **نظم** تقطعش

مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلات باشد اینجا حشو متوسط روز و

و شب **نظم** که خود روز روشن و شب تیرمی باشد و حشو لفظی بود که

بی آن سخن تمام باشد و آنرا برای تمامی نظم یا برای ضرورتی آرند

و آن سه کونه بود حشویلیع و قبیح و متوسط آوردیم **بحر محبت مجنون**

عروض ضرب مجنون و مخدوف صنعتش حشویلیع **بیت** نهال

قدت را که باد تازه و تر **نظم** کینه بنده از او کشته سر و چین **نظم** تقطعش

مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلن باشد اینجا حشویلیع باد تازه و تر

بیان سخن در آمده است که ربط سخن نهال سر و قدت را که

بنده از او کشته و سر و چین از راه **نظم** و نه از راه وزن برای

تمامی نظم آن دعا آورده شده که باد تازه و تر و چون حشو دعا بود

بالفاظ خوش آینه آنرا مستوی کونید که سخن را لطف بخشد
بحر مجتهد صدر و ابتدا و جزو سیوم و هفتم مجنون باقی مجنون محدود
 صنعتش ارسال المثل **بیت** نظر از آن کنی بحال من که کدا، تفرین شه
 نشود که از کجا بکجا، تقطیعش مفاعلن مفاعلن مفاعلن باشد اینجا
 ارسال المثل که آهسته است که با هم تفرین نکرده و باز تاکید میکند
 که از کجا بکجا **مقتضب من مطوی** صنعتش ارسال ایشان **بیت** است
 چه می طلسم باده نرود جان چه بود، بارخت چه نه نکرده بندش خالی بود
 تقطیعش فاعلات مفعلات مفعلات باشد اینجا دو مثل میزند یکی
 بر لب او و می و یکی بر رخ او هم یک مثل میگوید که باده نرود جان چه بود
 یعنی می بالب او چیزی نه از زده می باده و لب او جان است مثل فیکر
 میگوید که بنده پیش خان که بود یعنی مه بارخ او وجود ندارد که نه
 و رخ او شاه است **بحر معقوف** **مطوی** صنعتش مفاعله چون سپهر
 بدست بود نام تو که مست بود، تقطیعش فاعلات مفعلات باشد اینجا
 مراد از معانی است که سپهر را عربی جن و دست را اید کونید
 چون ید را بملوی جن نهند جنید شود **بحر طویل** مسمی لم

ممن

حسن معر **بلو** ما چه نیر است اندک اندک منس خبر کشن عور
 بینی که مریض قباد بر **تقطیقش** فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن **باید**
 اینجا مریض قباد است که بختش خم است و روز ساد می نماید
 و شب پرستاره بود **بجزند** صنعتش سوال و جواب **ه**
 کفتم ای مه در کمر گشت زینهار کذر **کفتم** ان جیت کشت گشت ازین
 ظالم حذر **تقطیقش** فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن **باید**
 عرض کفتم و گفت است که با معشوق سوال و جواب است **بسیط**
 ممن سالم صنعتش مسط **بیت** ای دلبراد لشکر در جاتم آتش مز
 از روی وجه حسن نجش برین ممتحن **تقطیقش** مستفعلن فاعلن
 مستفعلن فاعلن **باید** اینجا مسط است که بیت چهار بخش را
 کرده است و در هر چهار قاعیه نگه داشته **بجز و** ممن سالم
 صنعتش تجاهل المعارف **بیت** تو هر دمی و حوریری و یا ملکی و یا
 بستری که خیره شود ز نور رخت بکاه نظر تبصرم **تقطیقش**
 فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن **باید** اینجا تجاهل المعارف
 است که می داند که حبیب و خود را نادان می سازد و می رسد که

که تو ظانی با طراز **کجانی** صنعتش تعجب **بیت** بگرم نه می **جست**

که ندانمت که چه صورتی **مختیرم** چون دیده ام که بود ملک **شیر**
تقدیرش متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن باشد اینجا تعجب **نست**

که حیرت مینماید که بشیر ملک را نبیده است **مختار** **فمن** صنعتش
مقطع **بیت** ز راوردم از روی زردم دو **وای** وای از درد **دردم**

دو داد درد **مقطعی** فعلن فعلن فعلن فعلن باشد اینجا
مقطع است که هیچ حروف آن پیوسته نبود **مختار** **فمن**

عروض و ضرب مقصور **مختار** **فمن** شش تن به پنی بیت
پشت **پی** شش تن به پیش **نست** **مقطعی** فعلن فعلن

فعلن فعلن باشد اینجا موصل است که حروف این بیت را از
اول تا آخر پیوسته توان نوشتن **این** بیت از شش حرف

گفته شد **ب** **ت** **س** **ش** **ن** **ی** **مختار** **بم** عروض و ضرب
محدوف **مختار** **بیت** من از غم شرم جو جان میکنم

نمکنری ای **چرخ** جان یاغ **مقطعی** فعلن فعلن فعلن فعل
باشد اینجا قطعی سیاهی بود که باین قطعی سیدی ایمن بود **این**

تغایر نزدیک شونده

کاف

یست نقطه از دو یک حرف لفظ دارد **مقارب بیت**
عروض و ضرب مقصور صنعتش خفایا **بیت** و لا فیض کریمیت آمد از
به بینی رسد لغز می رسد سخت ، تقطیعش فعلن فعلن فعلن فعلن
باشد اینجا خفایا است که یک لفظ را لفظ باشد و یک لفظ
نی لفظ بود و خفایا سی بود که یکی چشم او سیاه و یک چشم او کبود باشد
مقارب مثنوی عروض و ضرب محذوف صنعتش لفظ **بیت**
سرازم همه عمر در مهر دم ، اگر راج روحم رسد درالم تقطعش
فعلن فعلن فعلن فعلن باشد و ف این بیت همه بی نقطه است
مقارب مثنوی عروض و ضرب محذوف صنعتش منقوط **بیت**
نقش بینش بخشی زینت ، فیض جینت بخشی شفقت
تقطیعش فعلن فعلن فعلن فعلن باشد حروف این بیت
مجموع نقطه دارد **مقارب مثنوی** عروض و ضرب محذوف صنعتش جمع منها **بیت**
حسن و لطف ترا بنده شد مهر و مه خط و نعل ترا مشک صین خاک ده
تقطیعش فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن باشد اینجا جمع است میان حسن و
لطف میان مهر و مه **مقارب مثنوی** عروض و ضرب محذوف صنعتش انخل خوا

مقارب مثنوی

صنعتش لغزش است با جوارحت نبود کل باغ ارم جوهرت
 و در وین تقطیعش فعلن فعلن فعلن باشد اینجا تفریق است
 میان رخ او و کل و قد او و سرو که چون گفته که چون و نبود
 تفریق کرد یعنی از هم جدا کرد **بحر غریب الم** صنعتش تقسیم
 گونه زنکین خنده شیرین داری **خط** معجز قد جوهر نما با
 تقطیعش فاعلاتن فاعلاتن متفعّلن باشد تقسیم است که در صفت
 او را بدو چیز تقسیم کرده گونه زنکین و خنده را بشیرین و این
 تقسیم از آن گویند که دو چیز را بدو چیز قسمت کرده اند
بحر غریب مجنون صنعتش جمع تفریق **ب** جودت کریم
 صنوبر کشد سری بنود چون قد سروت صنوبری تقطیعش
 فاعلاتن مفاعلهن باشد اینجا جمع آنست که قد او را با صنوبر جمع کرده است
 و گفت چون بنود تفریق کرد میان قد او را و صنوبر **بحر غریب الم**
 صنعتش جمع تقسیم **و** دانت چون دلم تنک آمد کنار و لیک
 بردارست این بردارد و اندوه تقطیعش مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن
 باشد اینجا جمع است میان دلمان و دل معشوق و عاشق باز تقسیم

و این پرورد است و این پرورد است
از ضرب عروض و ضرب الم حشوش مکفوف صنعتش بر تقوی ویم
بیت کیمو انوالم لب وانی نشاید کان جان بدیده دل کزاید
تقطیعش مفعول مفاعیلن فاعلاتن باشد اینجا می را با لب معشوق جمع
کرده است و بار چون نشاید گفت میان ایشان تقوی کرد و باز تقسیم
که لب جانخنده و باد ده دل کزاید یعنی الم رساند **بجز** **مشت** **کس** صنعتش
تفسیر **بیت** عین ابیات مشک چین داری در لب جانفرای
زلف غیر است تقطیعش فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن باشد اینجا تفسیر
جلی است که گفت ابیات و مشک چین داری گفت که کجا و از
تفسیر **بیت** **بجز** **مشت** **کس** در لب و زلف روشن شد و تفسیر
کرده شد **بجز** **مشت** **کس** عروض و ضرب مقصور صنعتش تفسیر خفی
بیت یار غم شده **بجز** **مشت** **کس** زان سبب که نشد در دوح دور
تقطیعش فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن باشد و بار اینجا انچه تفسیر احتیاج
ارد یار غم شده ام است تفسیر میکند و میگوید بهر آنکه نشد در دوح
و روان معلوم نشد که بجز سبب در دوح دور نشده است و سخن است

نشان می دهد که این بیت
در کمالی وانی و سبب است
باز این احتیاج کرده اند

گزید گفت من مانو محبت است روشن نشده که کیست **باب در بیان**
 و آن از سر عبارت بحر هزج باشد و تغییر زحاف در آن بسیار
 محال است و بر آن دو شجره ساخته اند شجره اخرب و شجره اخرم و او
 شجره اخرب مفعول بود و اجزای آن بود و از ده نوع برگ دارد
 و دوم شجره اخرم مفعول بود و اجزای آن نیز بدوازده نوع
 کرد و چون جزو اول مفعول آید اخرب جزو دوم یا مفاعیلین آید
 سالم و یا مفاعیل آید مکفوف یا مفاعیلین آید مقبوض و چون جزو
 دوم مفاعیلین بود سالم جزو سوم یا مفعول آید اخرب مفعول
 آید اخرم و چون جزو سیوم مفعول بود اخرب جزو چهارم یا مفعول آید
 اتم و یا فعل آید محبوب و اگر جزو سیوم مفعول بود اخرم جزو چهارم
 یا فاعل آید ازل و یا فاع بود اتر اگر جزو دوم مفاعیل بود مکفوف
 جزو سیوم یا مفاعیلین آید سالم یا مفاعیلین بود مکفوف چون جزو
 سیوم مفاعیلین بود سالم جزو چهارم یا فاع بود ازل یا فاع بود اتر
 و اگر جزو سیوم مفاعیلین بود مکفوف جزو چهارم یا مفعول آید اتم
 و یا فعل بود محبوب و اگر جزو دوم مفاعیلین آید مقبوض جزو سیوم

یا فاعیل آید سالم یا فاعیل بود مکفوف چون جزو سیوم مفاعیل
 آید سالم جزو چهارم یا فاع آید ازل یا فاع آید اتر جزو چهارم
 مفاعیل بود مکفوف جزو چهارم یا فاعول بود اتم یا فاعل بود
بیان سوره اخرم چون سوره اخرم را جزو اول مفعولن باشد جزو دوم
 مفعولن آید اخرم یا فاعلن آید اتر یا مفعولن آید اتر چون جزو
 دوم مفعولن باشد اخرم جزو سیوم یا هم مفعولن آید اخرم یا مفعول
 اید اتر چون جزو سیوم مفعول بود اتر جزو چهارم یا فاعول آید
 اتم یا فاعل آید محبوب چون جزو سیوم مفعولن بود اخرم جزو چهارم
 یا فاع آید ازل یا فاع آید اتر چون جزو دوم فاعلن بود اتر جزو
 سیوم مفاعیلن بود سالم یا فاعیلن بود مکفوف چون جزو سیوم
 مفاعیلن بود مکفوف جزو چهارم یا فاعول بود اتم یا فاعل بود محبوب
 چون جزو سیوم مفاعیلن بود سالم جزو چهارم یا فاع آید ازل یا
 فاع اید اتر چون جزو دوم مفعول بود اتر جزو سیوم یا فاعیلن آید مکفوف یا فاعیلن
 و سالم اگر جزو سیوم مفاعیلن بود مکفوف جزو چهارم یا فاعول آید اتم
 یا فاعل آید محبوب اگر جزو سیوم مفاعیلن آید سالم جزو چهارم یا فاع آید ازل یا فاع اید اتر

و کجاست هم که در اصل می آید و کجا اند که سینه با آن کشته
است همه را این قیاس کنند و قافیه اگر چه در اصل یک حرف است
بعضی وقت هشت حرف دیگر با آن نباید چهار حرف پیش حرف
رومی که اصل قافیه است و چهار حرف بعد از وی و آن چهار
حرف که پیش از حرف رومی آید الف تا سین حرف و خیل و
حرف و ف حرف و د و آن چهار حرف که بعد از حرف وی آید
و اصل و خروج و مرند و مایه و د و اعداد حروف قافیه است
قافیه در اصل یک حرف است هشت از اینج بارش و طریس آن
نقطه اینها دایره حرف تا سین و خیل و د و ف و قد آنکه رومی بعد
از آن وصل و خروج و مرند و مایه و د و این نه حرف شش حرف
نیز آمد و آن رس و اشباع و خد و د و جبه و محری و لغاد و د
ترتیب حرکاتی که قافیه در کلمات حروف قافیه من که شش آمد مزاج
بود رس و اشباع و خد و د و جبه است تعداد آن محری و لغاد و
و آن از آن چهار حرف که پیش از رومی آید که اصل قافیه است الف
تا سین و حرف و فیل قافیه و موسسه تعلیق دارد و از آن شش حرف
از آن این قافیه است چون عاقل و جاهل ایجا الف تا سین و ف

عاقل و های جاہل حرف خیال اند و لام روی و حرکتی که پیش از تائید
رس و حرکت و چهل و نین فافیه سر حرف و حرکت است و فافیه خاصه
عرب است که اگر علم این الف رعایت کند نه دم مالایم نم خوانند و اگر
رعایت نکند عیب نباشد اگر علم ما عاقل و جاہل مقل و متقل و مشک و بار و ر و ابو
چون عرب در مطلع الف تائید یازند تا آخر باید آورد و اگر نه عیب نمیداند
فافیه نزد علم سر ف و بو و محرو و خوف و قید و محرو و چون قمر و شر که در و را
روی و حرکتی که پیش از روی آمده توجیه این را یک یک حرکت است و این
را محرو و از آن گویند که یک حرف یک حرکت است و محرو ف تبه حرف تبه بالف
چو کان و جان و او و چون و نور و با و ن و ن و چنین قید نیز حرفی بود
ساکن که بجای ر و ف آید و محرونی که آید شاید چون را می مرد و و و و ن قید
جند اینجا الف کان و جان و او و او و نور و وای دین و چنین و فند و رای
مرد و و و و و ن قید و جند قید اند و حرکتی که پیش از و ف و قید آمده حد
و ان چهار فک پیش از حرف نوی آید این بود و ان چهار حرف که پس از
حرف روی آید اول حرف وصل بود که از بی روی آید و روی متحرک که در و
وصل اصل که در و چون سرم و بر م که بخار و روی فیم وصل و حرکتی که پیش
از روی آمده است حرفی که بعد از حرف وصل توجیه و حرکت روی محرو و این

قافیه را در حرف و حرکت است و حرفی که بعد از حرف وصل می آید حرف وصل
آید حرف خروج و تا حرف وصل متحرک است و دو حرف خروج از بی آن در بیاید چون
پیش از ر و سی و مینم وصل سین خروج و حرکتی که پیش از سی و سی آمده توجه
و حرکت اولی مجری و حرکت وصل لغات این قافیه را سه حرف سه حرکت است
و هر حرکتی که بعد از ر و سی آید خواه یکی خواه بیشتر از این باشد خوانند و حرفی که از بی
خروج آید فرید باشد چون و لبر است در غرض است که اگر حرف سی و مینم وصل سین
خروج و تا فرید و حرکتی که پیش از ر و سی آمده توجه و حرکت سی و سی و حرکت
وصل لغات است و این قافیه چهار حرف سه حرکت دارد و حرفی که از بی فرید در لغت
بود چون کشمش و کشمش که اینجا سین اول و سی و مینم وصل و تا فرید و مینم
فرید و مینم تا مینم و حرکتی که پیش از ر و سی گذشت آمده توجه و حرکت سی و سی
و حرکتی که از بی گذشت لغات است این قافیه را پنج حرف سه حرکت است و حرف
در سه حرکت حرکت محل خود داشته اند اکنون از هر قافیه مثنی گوئیم و حرف حرکت
آن بار نایم تا آسان تر شود و قافیه محرد جو بی تو از دستم سحرند آتش کند دل
روان جان سر اینجاری روی و حرکتی که پیش از ر و سی آمده توجه و درین قافیه
یک حرف یک حرکت است قافیه حرف مالهف که بنوعی در دست و لبر جام کردیم در
جهان مله کام اینجا مسم و بی و الف و ف و حرکتی که پیش از ف آمده

خذوه درین قافیه و حرف یک حرکت است قافیه مروفه ای که بشود بحسن روی
 تو جور ما و چشم پیا بر جمال تو در انجا را روی دو از حرف حرکتی که پیش از حرف
 و حرکتی که پیش از حرف آمده حد است درین قافیه و حرف دو حرکت است
 قافیه مروفه بیانی است را که فوجی در نگین خرم حسن آمده خوشه چین
 اینجا لون روی تو باز دقت حرکتی که پیش از حرف آمده حد درین قافیه و حرف
 و یک حرکت است قافیه موصلا ای و حیدر شوی بعالم فرد نبود در زان مثل
 تو در اینجا ال روی و راقیه و حرکتی که پیش از قافیه آمده حد درین قافیه و حرف
 و یک حرکت است بار دق اصلی و چون دل غم عشق روی او داشت در دل که چشم
 چه او داشت اینجا نام روی و الف و ف اصلی و شین و ف زاید حرکتی که پیش
 از حرف آمده حد درین قافیه و حرف و یک حرکت است قافیه موصلا که بیخام لا و
 نسیم یی میکند خسته دلم در قدش جان سپری اینجا روی و با وصل تر
 که پیش از روی آمده توجه و حرکت روی آمده توجه و حرکت روی مجروری و
 درین قافیه و حرکت حرف است قافیه موصلا و هر که در عشق صاحب قید است
 در صف بل عشق محبت اینجا میم روی و سین وصل و تا فوج و حرکتی که پیش
 از روی آمده توجه و حرکت روی مجروری و درین قافیه و حرف و حرکت
 قافیه موصلا و هر که بر سر و سبی برکت گلشن و برکت گل بران بلبلش

اینجا لام روی و سین وصل و تا خروج و شین مزید و حرکتی که پیش از روی آمده بود
 و حرکت روی مجری و حرکتی که بعد از روی آمده نفاذ و درین قافیه چهار حرف
 و سه حرکت است قافیه با وصل و خروج و مزید و شین نه سیم حرکت مزید و جا که حرکت
 اینجا روی است و سین وصل و تا می اول خروج و شین مزید و تا می آخر نایره و حرکتی
 که پیش از روی آمده و قافیه حرکت روی مجری و حرکتی که بعد از روی آمده نفاذ
 و درین قافیه پنج و سه حرکت است بار دو وصل هر که از وصل دوست شود شش را
 دل دیده عشق و شش اینجا روی و او از دوف سین وصل و تا خروج و شین
 مزید و حرکتی که پیش از دوف ه صد و حرکت روی مجری و حرکتی که بعد از
 روی آمده نفاذ و درین قافیه پنج حرف سه حرکت است قافیه بار دوف اصلی
 باید دو وصل و خروج و تا می اول ان است که عشق بارخ و با خشمش با جور و باز
 عرب و در ساختش اینجا روی و الف دوف اصلی و فار دوف مزید و سین
 و وصل و تا خروج و مم مزید و شین نایره و حرکتی که پیش از دوف آمده صد و حرکت
 روی مجری و حرکتی که روی گذشت نفاذ است و درین قافیه هفت حرف
 سه و حرکت نوحی دیگر قافیه است که آنرا شایگان خوانند و آن چند کلام با
 آنچه مشهور است بالف تون آنکه که معنی جمع و همدار آن تیر خرمی چند
 بیایم قافیه شایگان بالف تون در نفاذ و در شش و وصل باران در بغاصبت

ز شایگان اینجار روی الف که پیش از روی آمده ردیف است الف
 نون که بعد از روی آمده اند که یعنی جمع میدهند شایگان اند و حرکت پیش
 اند و فاعله خود و حرکت پیش از فاعله خود و حرکت روی مجری
 درین قافیه چهار حرف دو حرکت است قافیه شایگان شایگان کرنا و روی
 دورند و جمع در روی صیغه زدن اینجار روی و او و فاعله نون و ال
 شایگان اند و حرکتی که پیش از فاعله خود و حرکت روی مجری در
 قافیه چهار حرف دو حرکت است قافیه شایگان شایگان با سیر و سیمین بر خیمه
 بدو و طبر روی و مید اینجام روی و یا و دل شایگان نند و حرکتی که پیش از
 روی آمده و فاعله حرکت روی مجری درین قافیه رخسار و حرکت
 است شایگان شکلم بودیم باده عشق تو نوشیم نیک خدمت و اصل
 تو نوشیم اینجاشین روی و او و فاعله با و میم شایگان و حرکتی که پیش از
 فاعله خود و حرکت روی مجری درین قافیه چهار حرف دو حرکت
 است نیک شایگان جمع آوردن باشد و شایگان دو حرف ساکن بود که معنی
 جمع دهند و آنرا از بی روی واردند و قتی که روی متحرک گردد آن را
 که شایگان را روی سازند که با قافیه که الف ردیف چون جان و جهان
 شایگان توان آورد چون عاشقان و طایبان و قافیه دل که با نون قید بود

چون چند قندکی تو آن آور و چون بزند و بید باشد اینها اگر بیش از
 یکی از مد از عیوب قافیه شمرند و باید که حرکتی بکنند و قافیه اندا که فصح بود و اگر
 کسره و اگر ضم باید که تا آخر تحریر کنند همان حرکت میارند و در وقت عبارت
 از کلمه یا بیشتر که بعد از روی این یک لفظ و معنی تا آخر شعر در قافیه بار
 و دال و مایه و فائیه و هر کس که غنم قافیه این قدر بداند او را کفاف بود

والله اعلم بالصواب

والله المراج والمناصب

مهم





